

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۱۶ نومبر ۲۰۲۱

چرا چارلی چاپلین از امریکا اخراج شد!؟

کتاب چارلی چاپلین نوشته پیتر اکروید و ترجمه احسان شاه قاسمی توسط نشر لوگوس در ایران منتشر شده است. به گزارش رسانه‌های داخل ایران، کتاب پیتر اکروید نگاهی متفاوت به زندگی چاپلین به شما ارائه داده، نشان می‌دهد موضع او نسبت به چارلی چاپلین چهقدر خصمانه و نادرست است. نویسنده این کتاب مدعی است که «چاپلین از کودکی فریبکاری، خودخواهی و خشم را آموخت و این‌ها را تا آخر عمر به بهترین صورت در زندگی شخصی و حرفه‌اش به کار بست.

رابطه با زنان متعدد، فرار مالیاتی، استفاده از غیراخلاقی‌ترین روش‌ها برای از میدان به در کردن رقبا و به‌کارگیری برخی زنان در نقش‌هایی که برای آن‌ها ساخته نشده بودند تنها برخی از کارهای شگفت‌آوری است که چارلز چاپلین، کوچولوی ساده‌دل، عاشق‌پیشه و خانه‌به‌دوش سینما انجام می‌داد.»

پیتر اکروید ادعا دارد که «اخراج چاپلین از امریکا صرفاً به دلایل سیاسی نبود؛ بلکه رفتارهای غیراخلاقی چاپلین جامعه عمدتاً سنتی امریکا را به واکنش واداشته بود.»

به ادعای نویسنده این کتاب، چاپلین «در کل زندگی‌اش بد زندگی کرد و این شیوه زندگی معمولاً برای افراد زندگی‌ای سخت را در زمان پیری رقم می‌زند...»

بخشی از کتاب چارلی چاپلین به قلم پیتر اکروید:

«... پسرها از مغازه‌ها و دستفروش‌ها چیز می‌زدیدند. خانواده متکی به خیریه کلیسا بود. چاپلین هرگز در کودکی کره یا خامه نخورده بود و به همین دلیل در بزرگسالی و ثروتمندی از خوردن این‌ها سیر نمی‌شد...»

لحظات شادتری هم بود. چاپلین جوان با رقصیدن در بیرون میخانه‌ها یا رقصیدن با ملودی آکاردئون سیاری چند پنی درمی‌آورد. یک روز سیدنی (برادر چارلی) در حال فروش روزنامه در اتوبوس یک کیسه سکه طلا پیدا کرد. شاید هم آن را دزدیده بود. چاپلین‌ها پس از فروختن سکه‌ها به ساوتند رفتند و برای نخستین بار چشم‌شان به دریا افتاد. آن‌ها با این پول توانستند در گرمابه‌های کنینگتون حمام کنند. آن‌ها در سالن باکستر در نمایش‌های فانوس جادویی که یک پنی پول بلیت آن بود شرکت کردند. هانا (مادر چارلی و سیدنی) هم هروقت حالش خوش بود با تقلید حرکات و ظاهر مردم در خیابان، آن‌ها را سرگرم می‌کرد. شاید پسر کوچک‌ترش مهارت‌های او در پانتومیم را به ارث برده باشد...»

احسان شاه قاسمی، مترجم این کتاب عضو هیات علمی گروه ارتباطات دانشگاه تهران است.



بسیار حیرت‌انگیز است که با وجود انبوهی از اسناد کتبی و شفاهی به ویژه اسناد پولیس مخفی انگلستان و امریکا و با گذشت دهه‌ها از فوت چارلی چپلین نویسنده‌ای پیدا می‌شود و چارلی چپلین را بزه‌کار و غیرسیاسی معرفی می‌کند؟! مهم‌تر از همه خود فلم‌های چارلی چپلین به دقت ریاضی نشان می‌دهند که وی سیاسی بود و یا غیرسیاسی؟ بی‌اخلاق است و یا با اخلاق؟

برچسب‌زنی و اتهام‌زنی و انکار به جای تحلیل و وارد شدن به مباحثه و گفت‌وگو در فضای عمومی و سپس به رسمیت شناختن آزادی بیان طرف مقابل، یکی از مهم‌ترین معضلات بشر است.

گاهی نهان و یواشکی و محفلی و گاهی صفحات رسانه‌ها پر شده از انتقاد و منمنم‌هایی از جمله بین برخی نویسندگان و هنرمندان! هر کس به خودش اجازه می‌دهد بدون هیچ منطقی و سندی دیگران را بکوبد و زیر سؤال ببرد، با این هدف که من از همه بهتر و برترم. در واقع رقابت ناسالم و حسادت در هم آمیخته می‌شود و فضای آلوده‌ای درست می‌شود. هر فردی موفقیتی کسب می‌کند يك عده هم هستند که آماده نشسته‌اند تا زندگی وی را زیر و رو کنند و حتی به روش‌های پولیسی نیز متوسل شوند و زندگی خصوصی او را مورد کنکاش قرار دهند؟

درنهایت این جاست که دعوای حسادت‌ها از افرادی سر می‌زند که خود را الگوی افراد جامعه می‌دانند آیا واقعا این رقابت ناسالم و یا حسادت فرد را آرام می‌کند و یا به پریشان حالی فرد حسود را بیش‌تر و عمیق‌تر می‌کند.

اگر به زبان ساده بخواهیم تعریفی از رقابت و حسادت داشته باشیم می‌توان گفت رقابت ناسالم و حسادت مخرب و نابودکننده است، به عبارت دیگر اگر در يك رقابت سالم زمینه بروز و رشد و شکوفائی استعدادها و هدایت انسان‌ها در مسیر درست فراهم شود، در صورتی که برعکس در رقابت ناسالم و در حسادت این‌گونه نیست و تمام هم و غم فرد ناسالم و حسود در این خلاصه می‌شود که چگونه و با استفاده از چه ترفندی می‌تواند مانع پیشرفت استعدادهای دیگر افراد شود و آن‌ها را تقویت نماید.

چنین افرادی جاه‌طلبی‌های مغرضانه دارند، و اگر اعتراضی هم صورت گیرد قیافه حق به جانب به خود می‌گیرند. این‌گونه افراد برای رسیدن به امیال خود در تلاشند افکار عمومی گمراه کنند.

پیامدهای حسادت به قدری خطرناک است و چنان زیان‌هایی برای فرد و جامعه دارد که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان افراد را از آن برحذر داشته‌اند. شخص حسود کمتر از حد معمول خود و حد و مرزهایش را می‌شناسد و آگاهی لازم را در مورد توانائی و استعداد فردی خویش ندارد و همین عدم شناخت باعث می‌شود زندگی‌اش را بر اساس يك شخصیت غلط و کاذب برنامه‌ریزی کرده و با افرادی درگیر می‌شوند که دارای استعداد و توانائی‌های خاص هستند. در واقع همین عامل است که به فرد اجازه می‌دهد در هر حوزه‌ای ورود کند و دیگران را به باد انتقاد بگیرد. پس می‌توان گفت حسادت، احساسی ویرانگر است که بر همه حرکات، کارها و تصمیمات فرد حسود و تاثیر منفی می‌گذارد و نهایت به انزوای خودش منجر می‌گردد.

از دیدگاه روان‌شناسان ریشه حسادت ضعف اعتماد به نفس است یعنی به دلایل روان‌شناختی، افرادی که اعتماد به نفس پائینی دارند و هویت خود را از درون خویش دریافت نمی‌کنند و نیازمند و وابسته به تأیید دیگران هستند. در واقع افراد حسود به دنبال ضعف اعتماد به نفس و احساس نداشتن امنیت در شرایطی که هستند به رقابت‌های ناسالم دست می‌زنند. آن‌ها مدام در تلاش‌اند که موازنه منفی ایجاد کنند و به جای کوشش برای رسیدن به سطوح موفق‌تر، آن‌هایی را که موفق هستند، تخریب می‌کنند.

حالا برگردیم و ببینیم جایگاه واقعی چارلی چاپلین در دنیای هنر کجا بود؟ آیا چارلی چاپلین به دلایل سیاسی از امریکا اخراج شد و یا اخلاقی؟ نهایتاً می‌بینیم که نویسنده کتاب یادشده چه‌قدر موضع مضرضانه و تخریب‌گرایانه و در عین حال غیرواقعی علیه چارلی چاپلین داشته است؟!

چارلی چاپلین، چهره مشهور فیلم‌های صامت در سینمای جهان، بهترین فیلم‌هایش را در امریکا تولید کرد. با این حال، چارلی چاپلین را هرگز به شهروندی امریکائی نپذیرفتند و بعد از ۴۰ سال زندگی در این کشور، از امریکا اخراج شد. علت اخراج همبستگی با ایده‌های کمونیسم و طنز سیاسی در فیلم‌ها بود! چارلی چاپلین با فیلم‌هایش هیتلر، استالین و مقامات امریکائی را مورد نقد داد.

در حالی که تغییر و تغییرات جدیدی در جهان رخ می‌داد که عمدتاً در جهت بهبود اوضاع آن دوره نبود، به همین دلایل چارلی در آثارش به جنایات سازمان یافته و شکنجه و کشتار جمعی و هم چنین به بی‌عدالتی و گرسنگی و فقر و بیکاری می‌پرداخت. وی هیچ‌گاه به بی‌بند و باری‌های عالم سینما آلوده نشد و با وجود آن که در حرفه خود از نوابغ به شمار می‌رفت، همواره از پلیدی‌ها و فساد حاکم بر جامعه سینمای غرب دوری می‌جست.

به‌طور کلی فیلم‌های چارلی چاپلین حاوی طنز گزنده آمیخته با اندوه است و انتقادات جسورانه او از مناسبات نابرابر اجتماعی و عشق به انسانیت در تمام آثارش موج می‌زند.

در مارس ۱۹۳۱ یک اتفاق مهم در لوس آنجلس افتاد. جمعیتی حدود ۲۵۰۰۰ نفر از مردم اطراف سینما جمع شدند تا فیلم جدیدی که از هالیوود رسیده بود را ببینند. پولیس‌های زیادی برای کنترل جمعیت آمده بودند. نصف شب وقتی نمایش تمام شد مردم مانده بودند و یک صدا فریاد می‌کشیدند و چارلی را تشویق می‌کردند. در لندن نیز چنین استقبالی از وی شد. بنابراین معروفیت و محبوبیت چارلی کم نشده بود و مردم همچنان از فیلم‌های ناطق و صامت او استقبال می‌کردند. سِر چارلز اسپنسر چاپلین (زاده ۱۶ آوریل ۱۸۸۹)، معروف به چارلی چاپلین و چارلی، هنرمند نامدار و پرآوازه انگلیسی و یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین بازیگران و کارگردانان سینما و همچنین آهنگ‌ساز برجسته هالیوود و برنده جایزه اسکار است. بیش‌تر فیلم‌های چارلی صامت و کمدی است.

چاپلین در سال ۱۹۱۹ همراه با تعدادی از دوستان سینمائی خود اتحادیه سینماگران را تاسیس کرد. چاپلین یکی از محبوب‌ترین و بزرگ‌ترین هنرمندان قرن بیستم میلادی و تاریخ سینما است. وی در طول دوران فعالیت هنری‌اش، سه بار موفق به دریافت جایزه اسکار شد.

چاپلین از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲ در امریکا نمایش تئاتر اجرا می‌کرد. در سال ۱۹۱۳ بازی چاپلین مورد توجه یکی از فیلم‌سازان قرار گرفت و از آن پس با شرکت فیلم‌سازی کی استون همکاری کرد. وی نخستین فیلم خود را با نام ساختن یک زندگی که فیلم کمدی بود در سال ۱۹۱۴ آغاز کرد. چاپلین در این شرکت و با این فیلم به‌سرعت به شهرت رسید. اگرچه چارلی چاپلین بیش‌تر به دلیل هنرنمائی در فیلم‌های کلاسیک کمدی معرفی شده اما او کارنامه درخشانی در سینما دارد. فعالیت چاپلین در سینما از سال ۱۸۹۹ و در سن ده سالگی آغاز شد و تا سال‌های پایانی عمر او ادامه پیدا کرد.

چاپلین نمتنها سه جایزه اسکار را به تالار طولانی افتخاراتش اضافه کرده بلکه سابقه کارگردانی، تهیه‌کنندگی، فلم‌نامه‌نویسی، تدوین‌گری و حتی آهنگ‌سازی را هم در کارنامه‌اش ثبت کرده است.

چاپلین مانند بسیاری از آدم‌های موفق در کودکی روزهای سختی را پشت سر گذاشته بود. اگرچه پدر چارلی چاپلین به واسطه خوانندگی و اجراهای گوناگون زندگی جذابی داشت اما هرگز به پسرش کمک نمی‌کرد و رابطه این پدر و پسر در بدترین حالت ممکن جریان داشت. بنابراین کودکی چارلی چاپلین شدیداً سخت و دشوار سپری شد. چاپلین که در کودکی فقر را با تمام وجودش تجربه کرده بود شانس زندگی در کنار مادرش را هم نداشت. چرا که مادر چاپلین وقتی او کودک بود راهی تیمارستان شد و تنها چند سال پس از آن درگذشت. زندگی سخت چاپلین در فلم‌های او قابل احساس است.

میراث چارلی چاپلین فراتر از دستاوردهای سینمایی بوده و نشانه‌هایی از تاثیرگذاری او را می‌توان در فرهنگ روزمره و جامعه هم پیدا کرد. در واقع زندگی چارلی چاپلین لحظات جذاب بسیاری داشته که توانایی‌های او در دنیای سینما را نشان می‌دهد.

چارلی چاپلین در سال ۱۹۱۰ سن ۲۰ سالگی به آمریکا رفت. وی پس از بازگشت کوتاه به لندن تصمیم گرفت که برای همیشه آن‌جا بماند. در آمریکا بود که تجربه وی در سینما آغاز شد. پس از اولین فلم، تولید کننده فلم Mac Sennet، تصمیم گرفت تا بر روی یک چهره جدید سرمایه‌گذاری کند.

اما چارلی از این استودیوی فلم Mac Sennet اخراج شد. خروج او از Mac Sennet موقعیتش را بهبود بخشید. هنرمند جوان ابتدا در فلم‌های خارجی، سپس در فلم‌های خودش ایفای نقش کرد. سینما از آن سال‌ها آزادی بیشتری را برای بازیگر به وجود آورد و چارلی چاپلین به تدریج توجه مخاطبانی را که می‌خواست، به خود جلب کرد.

«موسیو وردو» (Monsieur Verdoux)، کمدی سیاه محصول ۱۹۴۷، با موضوعی درباره یک قاتل زنجیره‌ای، نامزد دریافت جایزه‌ی اسکار شد. انتقادات این فلم از سرمایه‌داری و حمایت جامعه مدرن از جنگ و سلاح‌های کشتار جمعی جنجال بسیاری به پا کرد. این فقط یکی از دلایلی بود که نیروهای آمریکا وی را به همدلی با کمونیست‌ها متهم کردند. چاپلین منکر این ادعاها شد، اما همچنین از آزار و اذیت آمریکا درباره کمونیست‌ها انتقاد کرد. در آن زمان، کمونیست خوانده شدن به معنای خیانت بود و چنین برچسبی زندگی شخصی و به‌طور بالقوه کل زندگی هنری او را تحت تاثیر قرار داد.

مارلون براندو همواره یکی از حامیان و شیفتگان چارلی چاپلین بود. در نهایت فرصتی فراهم شد تا این بازیگر افسانه‌ای در کنار اسطوره تکرارنشده‌ی نسل‌های قبلی سینما قرار بگیرد اما نتیجه این همکاری چندان جذاب نبود. مارلون براندو که پیشنهاد هنرنمایی در فلم «کنتسی از هنگ‌کنگ» را پذیرفته بود در نهایت فرصت همکاری با چارلی چاپلین را پیدا کرد. اما نخستین تجربه کارگردانی یک فلم رنگی از سوی چارلی چاپلین که با هنرنمایی مارلون براندو همراه شد، فلم جذابی نبود. منتقدان این فلم را دوست نداشتند و تماشاگران هم استقبال جالبی از آن نکردند. بنابراین مارلون براندو و چارلی چاپلین با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند.

اولین فلم چارلی که مورد قبول جامعه آمریکائی قرار نگرفت و درک نشد، فلم روشنائی‌های شهر «Monsieur Verdoux» بود. این فلم، برخلاف موارد قبلی، در مورد یک آدم آرام که ناگهان معلوم شد یک قاتل است، باعث سرخوردگی و عصبانیت شد. فلم توسط سانسور از دست می‌رفت، اما خود سینماها هم از استخدام چاپلین خودداری کردند. روزنامه‌ها عکس‌هایی از مجموعه‌های «لژیون کاتولیک» را منتشر کردند با پوستر «چاپلین یک همراه مسافر

قرمزها است!»، «از کشور ما خارج شوید!»، «چاپلین خیلی طولانی با ما ماند!»، «چاپلین ناسپاس است!»، «چاپلین را به روسیه بفرست!» و...

اگرچه بسیاری از فیلم‌های چاپلین به عنوان آثاری صامت شناخته می‌شوند اما در دوران هنرنمایی او نوبت به ساخت فیلم‌هایی با حضور صدا هم شد. چاپلین در شرایطی فیلم «روشنایی‌های شهر» را ساخت که صدا وارد سینما شده بود. این فیلم با وجود عدم استفاده از صدای بازیگران به افکت‌های صوتی مجهز شده بود. با وجود عقب‌ماندگی غیرقابل انکار فیلم «روشنایی‌های شهر» این فیلم موفق شد به یکی از بهترین آثار کارنامه کاری چارلی چاپلین تبدیل شود و یکی از محبوب‌ترین فیلم‌های قرن بیستم هم لقب می‌گیرد.

انتقادهای متعدد چاپلین از سیاست‌های آمریکا و به ویژه رفتار حاکمیت این کشور با کمونیست‌ها باعث شد تا آمریکایی‌ها در برابر این بازیگر محبوب قرار بگیرند. بنابراین جیمز مک‌گراندی، دادستان کل ایالات متحده، در سال ۱۹۵۲ و ۵ سال پس از اکران فیلم «موسیو وردو» حق ورود چارلی چاپلین به آمریکا را از او گرفت. دادستان کل آمریکا مدعی شده بود اسناد محرمانه بسیاری دارد که نشان می‌دهد چاپلین می‌تواند تهدید بزرگی برای کشور او باشد اما بعدها مشخص شد که این ادعای مک‌گراندی کاملاً واهی بوده است.

با این حال چارلی چاپلین هیچ تلاشی برای ورود به آمریکا نکرد و برای بیست سال سفری به این کشور نداشت. در نهایت و پس از آن که آکادمی علوم و هنرهای سینمایی از او دعوت کرد تا برای دریافت جایزه یک عمر دستاورد هنری به آمریکا سفر کند، چاپلین دوباره به آمریکا بازگشت. چاپلین با وجود همه انتقادهایی که از سیاست‌های آمریکا داشت، هرگز یک امریکاستیز شناخته نشد.

بر اساس مدارکی که چند سال پیش منتشر شده‌اند، اف‌بی‌آی و سازمان اطلاعات داخلی بریتانیا (MI5) سال‌هاست در تلاش برای یافتن پاسخ این پرسش‌اند: آیا ستاره سینمای صامت، کمونیستی متولد فرانسه با نام واقعی «اسرائیل تورنشتین» بوده است؟

سیستم سرمایه‌داری آمریکا که به‌شدت از نفوذ کمونیسم در این کشور بیم داشت، در سال‌های اوج‌گیری جنگ سرد، یعنی اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی، با استفاده از غول‌های رسانه‌ای خود، موضوع وحشت از کمونیسم را به صورت گسترده در جامعه آمریکا تبلیغ کرد؛ تا جایی که برای مردم این کشور، کمونیسم حکم شیطان را یافت و مقابله با آن، امری مقدس تلقی شد. درست در چنین زمانی بود که «ژوزف مک‌کارتی»، سناتور جمهوری‌خواه ایالت ویسکانسین که رئیس کمیته فرعی تحقیقات سنا هم شده بود، دست به یک بازی تبلیغاتی بزرگ برای دامن‌زدن به این وحشت عمومی زد. او مدعی شد که کمونیست‌ها در تمام ارکان کشور، از ارتش گرفته تا سینمای آمریکا نفوذ کرده‌اند و این به‌معنای آغاز یک جنگ داخلی در ایالات متحده است.

مک‌کارتی مدعی شد فهرستی از ۲۴۰ کمونیست فعال در رده‌های بالای کارگزاران سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آمریکا در اختیار دارد؛ هرچند او هیچ‌گاه این فهرست را ارائه نکرد، اما رویکرد پوپولیستی وی، فضای پرتنش را در آمریکای دهه ۱۹۵۰ به‌وجود آورد؛ تا جایی که رسانه‌های ایالات متحده، هر روز به یک نفر انگ کمونیست‌بودن می‌زدند و با این ترفند، او را از جامعه جدا و به سوژه خبری تبدیل می‌کردند. مک‌کارتی در مصاحبه‌ای جنجالی که با شبکه ان‌بی‌سی انجام داد، چاپلین را هم یکی از کمونیست‌های مخفی معرفی کرد و او را دروغ‌گوئی بزرگ نامید. این مصاحبه باعث شد که نام هنرمند مشهور هالیوود بر سر زبان‌ها بیفتد؛ اما چرا چاپلین؟ مگر او چه کار مشکوکی انجام داده بود که می‌توانست مشکوک به کمونیست بودن باشد؟

سال ۱۹۵۰ کمیته مک کارتی چاپلین را بر مبنای اسنادی که سال‌ها بعد مشخص شد جعلی بوده است به اتهام اعمال کمونیستی از امریکا اخراج کرد و چاپلین پس از آن تا سال ۱۹۷۲ که بی‌گناهی‌اش ثابت شد به امریکا برگشت چاپلین آخرین و بدترین فلمش را در سال ۱۹۶۷ با بازی مارلون براندو و سوفیسا لورن ساخت که «کنتسی از هنگ کنگ» نام داشت.

اما نکته عجیب در زندگی این اسطوره سینمای کمدی جوایز اسکاری است که وی برای بهترین دستاورد هنری برای فلم سیرک در سال ۱۹۲۹ و اسکار افتخاری در سال ۱۹۷۲ که بیش‌تر دل‌جوئی از وی برای اخراجش از امریکا بود دریافت کرده در حالی که هرگز برای بازیگری به وی جایزه اسکار ندادند در حالی که به زعم همه بینندگان فلم‌های وی که برخی از آن‌ها هنوز قابل دیدن و به روزند او یکی از بزرگ‌ترین بازیگران سینما در طول تاریخ باقی خواهد ماند.

بهانه‌هایی که مک‌کارتی و دوستانش برای کمونیست بودن چاپلین ارائه می‌کردند، از پیش از تولد وی آغاز می‌شد. آن‌ها معتقد بودند که پدر و مادر چاپلین، دو روس متواری شده به انگلیس هستند و نفس روس بودن، از نظر سناتورهای سرمایه‌دار، می‌توانست به صورت بالقوه، یک نفر را متهم به داشتن مرام اشتراکی کند! از سوی دیگر چاپلین در سال ۱۹۴۲ و در اوج جنگ جهانی دوم، در یک سخنرانی عمومی، به حمایت از ایجاد جبهه دوم به وسیله شوروی، علیه آلمان نازی پرداخته بود. البته در این زمان، رفتار او را یک اقدام میهن‌پرستانه می‌دانستند، اما ظاهراً ۱۰ سال بعد، معنای این کار عوض شده بود و آن را مصداق حمایت از کمونیسم فرض می‌کردند! بهانه دیگری که چاپلین به دست سناتورهای پوپولیست امریکا داد، دیدار او با یک شاعر روس در هالیوود، در سال ۱۹۴۶ بود؛ مک‌کارتی و دوستانش به دلیل همین دیدار، چاپلین را متهم به کمونیست بودن می‌کردند؛ در حالی که خودشان به آن شاعر روس که از دست نظام کمونیستی فرار کرده بود، ویزای اقامت در امریکا را داده بودند. توجه چاپلین به فقر و طبقه کارگر در آثارش که اتفاقاً دلیل محبوبیت و جذابیت آن‌ها در سطح جهان شده بود نیز، بهانه دیگر سناتورهای محسوب می‌شد؛ آن‌ها می‌گفتند که چه معنا دارد در کشور ما، کسی دایم از فقر و مشکلات طبقه کارگر حرف بزند، مگر این‌که ریگی به کفش داشته باشد! خروج از امریکا، برای همیشه این اتهامات در سال ۱۹۵۲ به اوج خود رسید و چاپلین مجبور شد چند روز بعد از اکران فلم مشهورش، «لایم لایت» (روشنایی‌های صحنه) با بازی خودش، کلیر بلوم، نیگل بروس، باستر کیتون و سیدنی چاپلین، برای بازداشت‌نشدن و گریز از فضای وحشتناک کمیته تحقیقات سنا که بی‌پرو برگرد حکم به کمونیست بودن وی می‌داد، برای همیشه از امریکا خارج شود. هر چند شش سال بعد، در ۱۹۵۸، یعنی یکسال بعد از مرگ سناتور مک‌کارتی، دولت امریکا اعلام کرد که چاپلین می‌تواند به این کشور بازگردد، اما او ترجیح داد دیگر به کشوری که نمی‌تواند جای امنی برای امثال وی باشد، بازنگردد. چاپلین طی این مدت، بارها و بارها از تریبون‌های مختلف اعلام کرد که نه کمونیست است و نه علاقه‌ای به مرام اشتراکی دارد؛ اما جو حاکم بر رسانه‌های امریکا، پوپولیستی‌تر از آن بود که از خبر چنین سوژه جذابی بگذرد.

در سال ۱۹۵۲، این بازیگر امریکا را ترک کرد تا در نمایش فلم روشنایی‌های شهر در لندن شرکت کند. وی در لندن مطلع شد که مجاز به بازگشت نیست. چاپلین مطلع شده بود که برای اخذ ویزا، وی باید به کمیسیون اداره مهاجرت برود و به تعدادی از اتهامات سیاسی پاسخ دهد. پس از آن بازیگر در سوئیس، در شهر ووی مستقر شد. وی برای فلم‌های خود خاطرات می‌نوشت، موسیقی می‌نوشت، چندین فلم دیگر نیز تولید کرد، اما عموم مردم از آن‌ها استقبال نکردند. زمان خوب او قبلاً گذشته بود، اگرچه تا زمان مرگش جوایزی دریافت کرد: جایزه بین‌المللی صلح در سال ۱۹۵۴، جایزه اراسموس، افتخاری. اسکار در سال ۱۹۷۲ (برای به دست آوردن آن، به چاپلین حتی ویزای امریکا داده شد، با این

وجود از نظر زمانی محدود بود) و سرانجام، در سال ۱۹۷۵، این بازیگر توسط ملکه الیزابت دوم مفتخر به نام شوالیه شد.

اف.بی.آی فعالیت‌های چارلی در دهه ۳۰ زیر نظر داشت، هنگامی که او با فلم «عصر جدید» قدم بر همه گوشه‌های جامعه سرمایه‌داری گذاشت، کمیسیون بررسی فعالیت‌های ضدامریکائی این موضوع را بر عهده گرفته بود. سرکوب و سانسور مک کارتیس، بسیاری از شهروندان امریکا را در دهه ۱۹۵۰ مورد هدف قرار داد. برای مثال، چارلی چاپلین یکی از ۱۹ بازیگر و کارگردان هالیوودی بود که در جلسه کمیسیون بررسی فعالیت‌های ضدامریکائی در آن سال‌ها به واشنگتن فراخوانده شد.

در سال ۱۹۵۲، جیمز پی مک‌گرانری، دادستان کل، مجوز ورود مجدد چارلی چاپلین به امریکا را باطل کرد. او ادعا کرد که درباره فعالیت‌های ضدامریکائی چارلی چاپلین اسناد مهمی دارد، اما بعد ثابت شد که این چنین نیست. چاپلین برای ورود مجدد تلاش نکرد و از این‌که بقیه روزهای خود را در اروپا سپری می‌کرد بسیار خوشحال بود. وی سرانجام بیست سال بعد بازگشت و جایزه افتخاری آکادمی علوم و هنرهای سینمایی را دریافت کرد. چاپلین نسبت به بعضی از مسائلی که در امریکا مطرح بود انتقاد جدی داشت، اما هرگز ضدامریکائی نبود.

چند سال پیش آرشیو ملی بریتانیا مدارکی از اوایل دهه ۵۰ میلادی که در گذشته از سوی MI5 طبقه‌بندی شده بود، منتشر کرد؛ مدارکی که نشان می‌دهد تحقیقات گسترده‌ای در رابطه با همکاری این بازیگر بریتانیایی با کمونیست‌ها انجام شده است.

کریستوفر اندرو، تاریخدان MI5 در مصاحبه‌ای با آسوشیتدپرس می‌گوید: «در دوره اوج مک‌کارتیسم در ایالات متحده بود که اف‌بی‌آی ستاره‌های چپ‌گرای هالیوود را به شدت تحت نظارت داشت و جی. ادگار هورر، رئیس اف‌بی‌آی، چاپلین را به عنوان یکی از میزبانان بلشویک‌ها (طیفی از حزب سوسیال دموکرات کارگری مارکسیستی روسیه که در دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳ به رهبری لنین از منشویک‌ها جدا شده و نهایتاً حزب کمونیست شوروی را تشکیل دادند) در هالیوود به تمسخر گرفت.

اف‌بی‌آی از همتای بریتانیایی خود (MI5) درخواست کرد که درباره پیشینه چاپلین و تعلقات سیاسی او تحقیق کند. چاپلین که پدر و مادرش کم‌دین‌های انگلیسی بودند، گفته بود در سال ۱۸۸۹ در لندن به دنیا آمده است اما امریکائی‌ها می‌خواستند بدانند که آیا چاپلین با نام واقعی اسرائیل تورنشتین در فرانسه به دنیا آمده، و یا جاسوس کمونیست‌ها بوده یا نه؟

اگرچه ماموران اطلاعاتی حدس می‌زنند که خانواده چاپلین اصلیت روسی دارند، اما MI5 موفق نشد سوءظن بر سر محل تولد واقعی چاپلین را رفع کند. این سازمان همچنین نتوانست هیچ مدرکی دال بر تولد او در انگلیس با نام چارلی چاپلین یا اسرائیل تورنشتین پیدا کند و هیچ مدرکی هم دال بر نام واقعی‌اش و یا این‌که در فرانسه متولد شده، وجود ندارد. اگرچه مامور رابط با پایگاه MI5 در واشنگتن اطلاعاتی مبنی بر اهدای بودجه مالی او به سازمان‌های ارشد کمونیستی یافته بود اما ماموران انگلیسی این‌گونه نتیجه گرفتند که چاپلین ممکن است از طرفداران کمونیست‌ها باشد اما وی در این مورد رادیکال نیست.

جان ماریوت، رئیس شاخه ضدخوابکاری MI5 در سال ۱۹۵۲ معتقد است فقدان گواهی تولد موضوعی نیست که سرویس اطلاعاتی بابت آن نگران باشد.

متیو سوئیت، مورخ سینما به آسوشیتدپرس گفته شایعاتی که درباره بیوگرافی چاپلین بر سر زبان‌ها افتاد به مدت‌ها پیش از دوره مک‌کارتیسم باز می‌گردد. داستان فرانسوی بودن چاپلین هم به مقاله‌ای بر می‌گردد که در دهه ۱۰ میلادی در

مجله‌ای چاپ شد؛ به نوشته این مجله، چاپلین زمانی متولد شد که مادرش در حال برگزاری توری نزدیک پاریس بود. همچنین شایعاتی که درباره یهودی بودن چاپلین وجود دارد، پس از فلم «دیکتاتور بزرگ» (به کارگردانی خودش) بر سر زبان‌ها افتاد، فلمی که در آن چاپلین آرایشگری یهودی و استبداد هیتلری را به شکلی طنزآمیز در کنار هم به تصویر می‌کشد.

با وجود همه آن‌چه مردم جهان از چارلی چاپلین می‌دانند و نسل اندر نسل با آثارش زندگی کرده‌اند، بسیاری از گوشه‌های زندگی او و باورها و دیدگاه‌هایش ناگفته مانده است. بسیاری از کودکی با فلم‌های این نابغه دنیای سینما آشنا شده‌اند، اما شاید دورانی ناگفته از زندگی چارلی چاپلین جذابیت‌هایی در همان حد آثار ماندگارشان داشته باشد.

دورانی که چارلی از امریکا اخراج شد و به مدت ۲۰ سال دور از این سرزمین زندگی کرد. شاید بسیاری از دوستان این سینماگر همواره تمایل به آگاهی از نقاط پنهان زندگی این هنرمند خصوصا ایام تبعیدش از امریکا در دوران مک کارتیسم و نظرگاهش نسبت به آن مقطع سیاه تاریخ امریکا داشته‌اند اما کمتر متن و مطلب و مکتوب مستند و قابل اتکائی را در این باب برای مطالعه منتشر شده است.

در سال ۱۹۵۴ مک کارتی و همراهانش رسوا شدند. زیرا مشخص شد مدارکی که برای افشای کمونیست‌ها به کار برده بودند جعلی بود. سال ۱۹۷۲، سال بازگشت شکوهمند چارلی به امریکا بود و در نیویورک هدیه باران شد و مدال ارزشمند هندل به او اهدا گردید.

همچنین در اوایل سال ۲۰۱۲، اداره اطلاعات داخلی بریتانیا (MI5) گزارشی را منتشر کرد که نشان می‌داد چارلی چاپلین به درخواست امریکا و به خاطر «گرایش‌های کمونیستی» در دوره‌ای توسط این اداره تحت نظر و بازرسی قرار داشته است. اما هیچ‌گاه نتوانستند مدرکی دال بر ارتباط چارلی چاپلین و گروه‌های کمونیستی بیابند. در این مدارک عنوان شده که اداره ام‌آی‌فایو، موفق نشده که محل اصلی تولد چارلی چاپلین را کشف کند. همچنین جمع‌بندی MI6 این بود که چاپلین ممکن است از طرفداران کمونیست‌ها باشد ولی در این مورد رادیکال نیست. اما چاپلین به‌عنوان یکی از قربانیان مک کارتیسم شناخته می‌شود.

مایکل فرزند اونا اونیل (دختر یوجین اونیل نویسنده معروف)، آخرین همسر چارلی چاپلین بود که در ۳۰ سال آخر زندگی وی همواره همراه و همراهش بود. پس از مرگ چاپلین، وی به خانه پدری بازگشت تا مانع به فراموشی سپردن چارلی چاپلین بعد از فوت وی شود. مایکل از همان زمان تصمیم گرفت آن خانه قدیمی و خاطره انگیز را به «موزه چاپلین» تبدیل کنند. موزه‌ای که تمام یادگارهای نابغه عالم سینما را در خود گنجانده و مایکل با پشتکار و تلاش بسیار و البته مساعدت خواهرش «جرالدین» و برادرش «سیدنی» و برخی دیگر از کارشناسان و علاقمندان سینمای چارلی چاپلین به این مهم نائل آمد.

در سال ۱۹۱۴ سینما شاهد یک نقطه عطف تاریخی شد. درست در همین دوران سرنوشت هنر نوپای سینما به شکل دیگری رقم خورد. چارلز فقیر و یتیم در این سال صحنه تئاتر را برای همیشه ترک کرد و در استودیوی «کیستون فلمز» استخدام شد. این اولین حضور او در برابر دوربین است. این اتفاق، هم نقطه عطفی بزرگ در زندگی چارلز و هم در تاریخ سینما به‌شمار می‌رود: «چارلی چاپلین» خلق می‌شود.

در مدت کوتاه دو سال، چارلی با خلق یک شخصیت بی‌همتا و محبوب به یکی از شناخته شده‌ترین هنرپیشگان فلم‌های صامت تبدیل شد.

خوشبختانه از اختلالات پیش پرده جلوگیری شد. دیکتاتور بزرگ در پائیز ۱۹۴۰ منتشر شد و مورد استقبال خوب مخاطبان قرار گرفت. طنز هیتلر حس شد. جالب این‌جاست که طبق خاطرات مارشال K. A. Meretskov، در طول

جنگ بزرگ میهنی این فیلم برای توزیع در اتحاد جماهیر شوروی ارائه می‌شد، اما استالین اصلاً آن را دوست نداشت. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد هیتلر نیز فیلم را نگاه کرده است. چاپلین با شنیدن این موضوع گفت: «من همه چیز را می‌دهم تا دریابم که او درباره فیلم دیکتاتور بزرگ چه فکری می‌کند.»

چاپلین در اولین سال بازیگری خود یعنی ۱۹۱۴ انرژی زیادی گذاشت و ۳۶ فیلم کوتاه بازی کرد اما در سال‌های بعد از تعداد فیلم‌ها کاست و سعی کرد به کیفیت آن‌ها اضافه کند. در این دوران دو فیلم «پولیس» و «آتش‌نشان» در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ از فیلم‌های دیگر وی شهرت بیشتری پیدا کردند.

در ۱۹۱۸ اولین فیلم بلند خود را که ۴۵ دقیقه است و آن وقت‌ها فیلم بلند حساب می‌شد با نام «دوش فنگ» ساخت که در آن نقش یک سرباز دست و پا چلفتی در جنگ جهانی اول را بازی می‌کند. فیلم در حالی ساخته شد که جنگ هنوز ادامه داشت و کم‌دی خاص چاپلین در آن ایام سخت به مردم روحیه داد. «دوش فنگ» نگاهی ضدجنگ دارد و هنوز یکی از بهترین کم‌دی‌های جنگی محسوب می‌شود.

اولین باری که شخصیت آدم فقیر و بیکار و «آس‌وپاس»، یعنی همان شخصیتی که چارلی چاپلین به آن شناخته می‌شود، متولد شد، در فیلم «ولگرد» بود. شخصیت «ولگرد» با حرکات خنده‌دار و طنز نیشدار، با کلاه لبه‌دار و یک شلوار گشاد و یک عصا در دست به سرعت شهرت یافت. او این شخصیت را از یک فرد لاقید با حرکات طنز آلود کلیشه‌ای به یک شخصیت مهربان و انسانی تبدیل کرد. «ولگرد»، نمودی بود از طبقه محروم آن زمان که خود چارلی چاپلین نیز برخاسته از همین طبقه بود. «ولگرد» دارای تمام خصوصیات آن‌ها بود: زبر و زرنگ، زحمت‌کش و همواره دچار مشکلات و زیر فشار چرخ دنده‌های نظام حاکم، از پولیس گرفته تا ثروتمندان وابسته به حکومت. زیر فشار بیکاری، بی‌خانمانی و زیر فشار آرزوهای ساده انسانی، که برای محرومان محال می‌نماید. کاراکتر «ولگرد» شخصیتی ملموس بود که می‌شد او را در جامعه یافت. فردی با اشتیاق بی‌پایان برای یافتن غذا، خانه، سرپناه و... که شباهت زیادی به زندگی دوران کودکی خود چارلی چاپلین داشت. این زندگی برای میلیون‌ها نفر امثال خودش در آن دوران آشنا بود. به همین دلیل، شخصیت او دوست‌داشتنی و برای بینندگان جذاب بود. این شخصیت به‌زودی به‌عنوان تمثیلی از مردم محروم حیاتی مستقل یافت.

چارلی در کمتر از ۳ سال به یکی از سرشناس‌ترین شخصیت‌های هنری جهان تبدیل شد. از معروف‌ترین فیلم‌های چارلی چاپلین فیلم «کودک» در سال ۱۹۲۱ است. شاهکاری که در آن چارلی چاپلین دست در دست کودکی خویش در خیابانها قدم می‌زند. در فیلم «جویندگان طلا» او به‌دلیل کمبود غذا به یک پوتین کهنه برای خوردن روی می‌آورد. در فیلم «سیرک» چارلی جوایز اسکار سال ۱۹۲۸ را، به‌عنوان بازیگر، کارگردان، آهنگساز و تهیه‌کننده آن دریافت کرد.

وی در فیلم «عصر جدید» در سال ۹، به مشکلات آن دوره که کارگران و زحمت‌کشان لابلای چرخ دنده‌های مناسبات ظالمانه و ستم‌گرانه حاکم له می‌شوند، پرداخت.

با آغاز جنگ جهانی دوم، به فکر ساختن فیلم دیکتاتور بزرگ افتاد و چه کسی بهتر از چارلی چاپلین می‌توانست شخصیت هیتلر را به سخره بگیرد. این فیلم در سال ۱۹۴۰ توسط چارلی چاپلین کارگردانی شد و خودش هم در آن فیلم در نقش آدولف هیتلر بازی کرد. او در این فیلم هیتلر را به‌عنوان یک شخص مخوف، خود رأی با عقده خود بزرگ بینی، نمایش داد. در یکی از معروف‌ترین صحنه‌های این فیلم، دیکتاتور بزرگ کره زمین را به بازی می‌گیرد، معنی سیاسی این صحنه کاملاً مشخص بود. چارلی چاپلین بعدها به طنز گفته بود که او این فیلم را در انتقام از هیتلر به‌خاطر این‌که سبیل او را دزدیده، به تصویر کشیده است. این فیلم علاوه بر ارزش سیاسی آن، بعد از جنگ نیز همواره به‌خاطر ارزش هنری خلاقانه‌اش به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهای سینما مورد توجه قرار داشت.

سخنرانی چارلی چاپلین در فلم دیکتاتور بزرگ:

«از همه معذرت می‌خوام... من نمی‌خوام امپراطور باشم. امپراطور بودن به درد من نمی‌خورد. برای من شکست دادن یا حکومت کردن لطفی ندارد. برای من بهتره که اگر بتوانم، به همه کمک کنم، فرقی نداره که یهودی یا غیر یهودی، سیاه یا سفید باشد. همه ما دوست داریم که به یکدیگر کمک کنیم. انسان بودن این‌طور است. انسان‌ها دوست دارند که به جای غم، شاهد شادی یکدیگر باشند. تنفر و بیزاری از یکدیگر، کار ما نیست. زمین به اندازه کافی برای همه ما جا داره، زمین آنقدر غنی هست که نیاز همگان را برآورده کنه.

می‌توانستیم آزاد و فرمند زندگی کنیم. اما راه و روش زندگی را فراموش کردیم. حرص و زیاده‌خواهی، ذهن انسان‌ها را مسموم کرده... و زمین را با نفرت مرزبندی کرده... و ما را به بدبختی و خونریزی انداخته. سرعت فاصله‌ها را کوتاه کرده اما ما را زندانی کرده است. ماشین فراوانی را ارمغان می‌آورد، اما ما را نیازمندتر کرده است. دانش باعث شده که وجود خوبی‌ها در دیگران را فراموش کنیم. هوش‌مان را در راه خصومت و بدی به کار بریم. بیش‌تر فکر می‌کنیم و کمتر احساس می‌کنیم. آنچه امروز به آن نیاز داریم انسانیت است نه ماشین. بیش‌تر به مهربانی و محبت نیاز داریم تا هوش و زیرکی.

بدون انسانیت، مهربانی و محبت، زندگی سخت و خشن خواهد بود و همه ما از بین خواهیم رفت. هواپیماها و ارتباطات رادیویی ما را به هم نزدیک‌تر کرده است. ذات این اختراعات و پیشرفت‌ها دوست داشتن و خوبی به انسان‌هاست... دوستی و برادری جهانی است... اتحاد، همه اینای بشر است. صدای من اکنون به میلیون‌ها نفر در سرتاسر جهان می‌رسد... میلیون‌ها مرد، زن و کودک ناامید... قربانیان سیستمی که انسان‌ها را شکنجه می‌کند و مردمان بی‌گناه را زندانی میکند.

به کسانی که صدای مرا می‌شنوند می‌گویم، امید خود را از دست ندهید.

شوربختی که امروز بر ما حاکم است تنها نتیجه زیاده‌خواهی است... نتیجه ظلم کسانی است که از پیشرفت انسان هراس دارند. نفرت ماندگار نیست و دیکتاتور‌ها خواهند مرد... و قدرتی که آن‌ها از مردم به زور گرفته اند دوباره به مردم باز خواهد گشت. و اگر انسان عمر جاوید ندارد، آزادی هیچ‌گاه نخواهد مرد.

سربازان، اختیار خود را به دست ظالمان ندهید... آن‌ها که شما را خوار می‌کنند، آن‌ها که شما را به بردگی گرفته‌اند، آن‌ها که عنان زندگی شما را در دست گرفته‌اند... به شما می‌گویند چه کنید و چه نکنید، به چه چیز فکر کنید و چگونه احساس کنید... آن‌ها که حتی برای غذای شما تصمیم می‌گیرند، با شما مانند احشام رفتار می‌کنند، و از شما به‌عنوان خوراک توپخانه‌ها استفاده می‌کنند. اختیار خود را به دست آدم‌های مسخ شده، آدم‌های ماشینی با ذهن ماشینی و قلب‌های ماشینی ندهید! شما ماشین نیستید! شما احشام نیستید! شما انسانید! شما عشق به انسانیت را در قلب‌های خود دارید. تنفر در شما نیست. تنها کسانی که طعم عشق را نکشیده‌اند، نفرت را پرورش می‌دهند. آن‌ها که طعم عشق را نکشیده‌اند، مسخ شده‌اند. سربازان، برای به بردگی گرفتن جنگید، برای آزادی بجنگید! در فصل هفدهم سنت لوک آمده... «انسان جانشین خدا روی زمین است. زمین خدا به انسان ارث رسیده است، نه یک انسان یا گروهی از انسان‌ها، بلکه تمامی انسان‌ها.

مردم، قدرت نزد شماست. قدرت ساخت ماشین‌ها، قدرت ساخت شادی! شما انسان‌ها قدرت ساختن زندگی آزاد و زیبا را دارید... قدرت ساختن یک زندگی شیرین. پس به نام دموکراسی، بیایید از این قدرت استفاده کنید. بیایید متحد شویم! و برای جهانی جدید و بهتر بجنگیم... جهانی که به همگان امکان کار کردن دهد... جهانی که به جوانان آینده بهتری را وعده دهد و به پیرمردان و زنان امنیت. ظالمان با همین وعده‌ها، قدرت را در دست گرفته‌اند. اما آن‌ها دروغ‌گو هستند.

آن‌ها به وعده‌های خود عمل نمی‌کنند. هرگز به وعده‌های خود عمل نخواهند کرد. دیکتاتورها، تنها خود را آزاد کرده‌اند و بقیه را به بردگی گرفته‌اند. اینک زمان آن رسیده که برای تحقق این وعده‌ها بجنگیم! بیاید برای جهانی آزاد بجنگیم... بیائید مرزها را از بین ببریم، حرص را پایان دهیم، نفرت و عدم تحمل دیگران را از بین ببریم. بیائید برای جهانی که منطق در آن حاکم است بجنگیم، جهانی که علم و پیشرفت را پاس می‌دارد... و همه ابنای بشر را به شادی هدایت می‌کند. سربازان، به نام دموکراسی متحد شوید.»

آخرین فلم امریکائی چارلی چاپلین به نام «لایم لایت بازتابی بود از دنیای موزیکالی که وی در آن بزرگ شده بود. چارلی چاپلین در این فلم نقش «کالورو» (Calvero) یک دلک شکست خورده را بازی می‌کرد. او این شخصیت را با یادآوری پدرش که در سن جوانی درگذشته بود به عهده گرفته بود. نقش زن در این فلم که زنی زحمتکش، آرام و بیمار بود، نیز خطراتی از مادرش را تداعی می‌کرد. اما این فلم در هالیوود موفقیت چندانی کسب نکرد.

در آن زمان سانسور در هالیوود در جریان بود و چارلی چاپلین که همواره دیدگاه مترقی خود را در فلم‌هایش نمایش می‌داد، اکنون مورد حمله جریان معروف به مک کارتی قرار گرفته و از طرف مطبوعات و کمیته کنگره تحت فشار قرار بود و در همین رابطه مورد بازجویی اف.بی.آی قرار گرفت. چارلی چاپلین در این زمان ۶۰ ساله بود.

چارلی چاپلین با این که زندگی سختی را پشت سر گذاشته بود، تاثیر به‌سزائی در زندگی دیگران در اوایل قرن بیستم داشت. او توانسته بود بیش از هر کس دیگر با به خنده واداشتن افراد، نگرش آنان را نیز به زندگی تغییر دهد و آن‌ها را درباره وضعیت آن‌روز جامعه به فکر وادارد.

چارلی چاپلین که هنر خود را با درد و رنج مردم و شرایط اجتماعی دوران خود پیوند داده بود، به خوبی به تعهد هنر خود نیز آگاه بود. هنر چارلی چاپلین در خدمت مردم محروم بود. برای بیان دردها، تنهایی‌ها و رنج‌هایشان و برای دادن امید به آن‌ها. او در نامه‌ای به دختر هنرمندش جرالین دیدگاه خود را چنین بیان می‌کند:

«در نقش ستاره باش، اما اگر فریاد تحسین‌آمیز تماشاگران و عطر مستی آور گل‌هایی که برایت فرستاده‌اند، ترا فرصت هشیاری داد، بنشین و نامه‌ام را بخوان.

امروز نوبت توست که صدای کف زدن‌های تماشاگران گاهی ترا در آسمان ببرد. به آسمان برو ولی گاهی هم روی زمین بیا و زندگی مردم را تماشا کن. زندگی آنان را تماشا کن. آنان که با شکم گرسنه و در حالی که پاهایشان از بینوایی می‌لرزد هنرنمایی می‌کنند. هنر قبل از آن‌که دو بال پرواز به انسان بدهد اغلب دو پای او را می‌شکند. وقتی به مرحله‌ای رسیدی که خود را برتر از تماشاگران بدانی، همان لحظه تئاتر را ترک کن. شاید شبی درخشش گرانبهاترین الماس این جهان ترا بفریبد، آن شب است که این الماس آن ریسمان نا استوار زیر پای تو خواهد بود و سقوط تو حتمی است. روزی که چهره زیبای یک اشراف زاده بی‌بند و بار ترا بفریبد آن روزی است که بند باز ناشی خواهی بود. بندگان ناشی همیشه سقوط می‌کنند. از این‌رو دل به زر و زیور میند. بزرگترین الماس این جهان آفتاب است که خوشبختانه بر گردن همه می‌درخشد.»

چارلی چاپلین در ادامه نامه خود، می‌نویسد: «اما اگر دل به شخص آفتاب گونه بستی با او یکدل باش، به راستی او را دوست بدار. انسان باش. پاکدل و یکدل. زیرا که گرسنه بودن و صدقه گرفتن و در فقر مردن هزار باز قابل تحمل‌تر از پست و بی‌عاطفه بودن است.»

چارلی در آن‌جا به پاس قدردانی از زحماتی که در عرصه سینما کشیده بود، جایزه آکادمی را برای یک عمر فعالیت سینمایی دریافت کرد و نام او برای همیشه در صفحه تاریخ سینما به‌عنوان یکی از بزرگترین کمدین‌های هنر هفتم به ثبت رسید.

چارلی مهارت و استعداد عالی در بازیگری، کارگردانی، تهیه کنندگی و آهنگسازی را یکجا دارا بود و بسیاری از آهنگ‌های او چه بسا معروف‌تر از فیلم‌هایش هستند و موسیقی‌دانان نامی بر آن صحنه گذاشته‌اند.

جوایزی که چارلی چاپلین دریافت کرد:

برنده جایزه اسکار بهترین موسیقی برای فیلم لایم لایت در سال ۱۹۷۳

نامزد دریافت جایزه اسکار در رشته‌های بهترین فیلم، بهترین فیلم‌نامه و بهترین بازیگر نقش اول برای فیلم دیکتاتور بزرگ در سال ۱۹۴۱

نامزد دریافت جایزه اسکار در رشته بهترین فیلم‌نامه برای فیلم موسیو وردو در سال ۱۹۴۸

دریافت جایزه اسکار بهترین دستاورد هنری برای فیلم سیرک در سال ۱۹۲۹

دریافت جایزه افتخاری یک عمر فعالیت هنری در سال ۱۹۷۲

برنده جایزه افتخاری شیر طلایی از جشنواره ونیز در سال ۱۹۷۲

چارلی چاپلین نهایتاً بعد از ۲۰ سال دوری از آمریکا یعنی در سال ۱۹۷۲ به دعوت جامعه هنرمندان سینمای آمریکا به آمریکا بازگشت. این دعوت نوعی عذرخواهی جامعه آمریکا از اخراج چاپلین از این کشور تلقی شد. چاپلین در این سفر مورد توجه مردم و منتقدان سینمایی قرار گرفت و به پاس قدردانی از زحماتی که در عرصه سینما کشیده بود جایزه آکادمی را برای یک عمر فعالیت سینمایی دریافت کرد و نام او برای همیشه در صفحه تاریخ سینما به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کم‌دین‌های سینما به ثبت رسید.

نابغه بزرگ عصر، فاتح دوست‌داشتنی قلب‌ها و یکی از خلاق‌ترین هنرمندان تاریخ سینما، که هیچ‌وقت از تلاش و کوشش در بیان درد و ایجاد شادی باز نایستاد.

چارلز اسپنسر چاپلین سرانجام در ۲۵ دسامبر سال ۱۹۷۷ (۴ دی ۱۳۵۶)، در کرسیرسوروو، شهری نیلای در سوئیس، دار فانی را وداع گفت و در گورستان همین شهر به خاک سپرده شد. چاپلین هنگام مرگ ۸۸ ساله بود.

وی در سال ۱۹۷۲ به برای دریافت جایزه افتخاری اسکار به آمریکا بازگشت و همچنین در سال ۱۹۷۵، دو سال پیش از مرگش در سن ۸۸ سالگی، نشان شوالیه‌گری بریتانیا را دریافت کرد. اعطای این نشان افتخاری به دلیل نگرانی بریتانیا نسبت به واکنش آمریکا ۲۰ سال به تعویق افتاده بود.

چاپلین سال ۱۹۷۷ در سن هشتاد و هشت سالگی درگذشت. درست سال بعد، دو نفر قبرش را کندند و تابوت را به قصد اخاذی از بیوه او به سرقت بردند. سرانجام، عاملان این حادثه دستگیر شدند و تابوت را در حالی که هنوز جسد چاپلین در آن بود پیدا کردند. دوباره او را به محل دفنش برگرداندند، فقط این بار با بتن تابوتش را پوشاندند تا اطمینان حاصل شود که چنین حادثه‌ای هرگز تکرار نخواهد شد.

دوشنبه بیست و چهارم آبان [عقرب] ۱۴۰۰ - پانزدهم نومبر ۲۰۲۱